

تحلیل مفهومی و مصداقی وقف بیان*

محمد رضا شهیدی**

چکیده

از جمله علوم متأثر از تفسیر و اعراب قرآن کریم، علم وقف و ابتداست. توجه به اقسام وقف و موارد آن، از مباحث مهم این علم به شمار می‌رود. از جمله اقسامی که کمتر مورد توجه قرار گرفته، وقف بیان است. این نوع از وقف، در میان صاحب‌نظران، مورد نقض و ابرام قرار گرفته است. نگارنده در این مقال، بر آن است تا با بررسی موارد و مصداق وقف بیان، شناخت کامل‌تری از آن به دست دهد و زمینه جدیدی جهت تحقیقات در موضوع دانش وقف و ابتدا باز نماید. اساس پیدایش این نوع از وقف، تبیین نکته یا قولی تفسیری توسط قاری قرآن برای مخاطبان است. در این مقاله در حدود بیست و هشت مورد از موارد وقف بیان مورد اشاره و بررسی قرار گرفته است.

کلیدواژه: قرائت قرآن، وقف و وصل و ابتداء، وقف بیان، وقف لازم، تفسیر

*. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۸/۲۰ و تاریخ تأیید: ۱۳۹۴/۹/۲۵.

** استادیار جامعه المصطفی العالمیه: Mohammadrezashahidi@gmail.com

مقدمه

شناخت مواضع وقف و ابتدا از اهمیت فراوانی برخوردار است و در القای معنا و مفهوم آیات قرآن نقش مؤثری ایفا می‌نماید. بررسی مبانی و تقسیمات آن از دیدگاه صاحب‌نظران و نظریه‌پردازان این علم در جهت آگاه‌سازی قاریان و حافظان قرآن نسبت به شناخت کامل‌تر مواضع وقف و ابتدا تأثیر بسزایی خواهد داشت.

از جمله وقف‌های مهم، وقف بیان می‌باشد که بسیار مورد عنایت و اهتمام دانشمندان قرآن پژوه قرار گرفته است و چه بسا در صورت عدم رعایت آن، ممکن است مفهوم آیات مخدوش گردد. هرچند اصل وقف بیان در کلام پیشینیان وجود داشته است و اصل تعریف آن به دوره تدوین دانش وقف و ابتدا در سده چهارم باز می‌گردد، اما توجه تفصیلی به موارد آن و بررسی‌های دقیق آنها مورد غفلت قرار گرفته است. در بسیاری از کتب مربوط به وقف و ابتدا به تعریف یا معرفی برخی از مصادیق آن پرداخته شده است.

نخست با بررسی تاریخی وقف بیان، در کتب وقف و ابتدا به سیر تاریخی این نوع از وقف اشاره می‌گردد. در ادامه، ارتباط آن با اقسام وقف، نشانه این وقف در مصحف، شبهات مرتبط با آن و پاسخ به آنها مطرح می‌گردد. در پایان نیز با توجه به برخی از نظریات مفسران و کتب اعراب القرآن به بیان برخی از موارد وقف بیان در قرآن کریم پرداخته می‌شود.

مفهوم‌شناسی

بیان به معنای اظهار و روشن ساختن معنا برای کسی (طریحی، مجمع‌البحرین، ۱۳۷۵: ۶/۲۱۸) است. برخی نیز آن را به آنچه معنا به وسیله آن روشن می‌گردد، آورده‌اند (جوهری، صحاح، ۱۴۰۷: ۵/۲۰۸۳).
اشمونی در تعریف وقف بیان گفته است: «وَأَمَّا وَقْفُ الْبَيَانِ وَهُوَ أَنْ يُبَيِّنَ مَعْنَى لَا يَفْهَمُ بِدُونِهِ كَالْوَقْفِ عَلَى قَوْلِهِ تَعَالَى: ﴿وَتُوقَرُّوهُ﴾»^۱ فرق بین الضمیرین، فالضمیر فی (و توقروه) للنبی ﷺ، وفی «تسبحوه» لله تعالی، و الوقف أظهر هذا المعنی المراد، وقف بیان وقفی است که مفهومی را آشکار می‌سازد که با وصل، این معنا روشن نمی‌گردد (اشمونی، منارالهدی، ۱۴۲۲: ۲۹).
مانند وقف بر «وتوقروه» و ابتدای از ﴿وَسَبِّحْهُ بُكْرَةً وَأَصِيلًا﴾ (فتح: ۹) تا بدین وسیله معلوم شود که ضمیر در «وتعزروه وتوقروه» به پیامبر اکرم ﷺ و ضمیر در «وتسبحوه» به خدای متعال باز می‌گردد (ابن جزری، النشر فی القرائات العشر، ۱/۲۳۲).

تاریخچه وقف بیان

اصطلاح وقف بیان اولین بار در کتاب المکتفی فی الوقف والابتداء اثر ابو عمرو دانی به کار رفته است. این اصطلاح در ذیل بررسی‌های دانی درباره وقوف سوره ممتحنه از قول شخصی به نام ابوحاتم نقل گردیده است. وی ذیل وقوف سوره ممتحنه می‌نویسد: «قال نصیر بن یوسف ومحمد بن عیسی: الوقف علی قوله: أولیاء [کاف] وقال القتبی: بالموذة تام. وقال نافع ويعقوب والقتبی «الرسول وإیاکم» تام. وقال أبوحاتم: وهو وقف بیان. وقال ابن الأتباری: هو حسن. وكذلك هو عندی، وليس بتام ولا كاف لأن ما بعده متعلق به، والمعنی: يخرجون الرسول وإیاکم ويخرجونکم لأن تؤمنوا، أي كراهة أن تؤمنوا». به نظر می‌رسد که وقف بر کلمه «ایاکم» از این جهت وقف بیان می‌باشد که کسی تصور نکند عبارت «وایاکم ان تؤمنوا بالله ربکم» است که مفهوم آن برحذر داشتن مردم از ایمان به خدا است. ابن جزری می‌گوید ابتدای از «وایاکم» به سبب آنکه مفهوم کفرآمیز دارد، ابتدای اقبح به شمار می‌رود. (ر.ک: ابن جزری، النشر، ۱۴۳۴ق).

صاحب مجمع‌البیان ذیل آیه ۱۵۱ سوره مبارکه انعام آورده است: وقال جامع العلوم البصیر الأصفهانی يجوز أن تقف علی «علیکم» ثم تبدی بـ «أن لا تشرکوا» أي هو أن لا تشرکوا أي هو الإشرک أي المحرم الإشرک و لا زیادة و هذا وقف بیان (طبرسی، مجمع‌البیان، ۱۳۷۲ش: ۱۷۱/۴). ابویحیی زکریا بن محمد بن احمد انصاری از علمای مصر و قاضی و مفسر در زمان خود، در کتاب «المقصد لتلخیص ما فی المرشد»، برای اولین بار وقف بیان را ذکر نموده است. وی چنین می‌نویسد: «ثم الوقف علی مراتب، اعلاها تام، ثم الحسن، ثم الکافی، ثم الصالح، ثم المفهوم، ثم الجائز، ثم البیان، ثم التبیح، فأقسامه ثمانية؛ والبیان يأتي بیانه». نگارنده مقاله هر چه جست‌وجو نمود، توضیح وقف بیان را در کتاب «المقصد انصاری» نیافت، ولی اشمونی وقف بیان را تعریف کرده که پیشتر ذکر گردید.

سخاوی نیز که از علمای علم قرائت در قرن هفتم به شمار می‌رود، در کتاب «جمال القراء وکمال الاقراء» ضمن بیان اقسام وقف به این نوع از وقف اشاره نموده است. وی از این نوع وقف با عنوان الوقف البیان یاد کرده است (سخاوی، جمال القراء وکمال الاقراء، ۱۴۱۹ق: ۳۲/۱). اشمونی از بزرگان علم قرائت در قرن یازدهم در کتاب «منارالهدی فی الوقف و الابتداء» نیز از این نوع وقف با عنوان وقف‌البیان یاد کرده است (اشمونی، منار الهدی فی الوقف و الابتداء، ۱۴۲۲ق: ۲۱ و ۵۵۰).

اقسام وقف بیان

با توجه به اینکه وقف بیان فراتر از وقف لازم است و مواردی را شامل می‌گردد که از نظر اهمیت در حدّ لزوم وقف نیست، برخی آن را وقف مستحب نامیده‌اند که در وصل آن حرجی نیست: «هو علامة الوقف المستحب فلا حرج ان وصل»: در نتیجه وقف بیان را می‌توان در دو قسمت پیگیری نمود. قسمت اول وقف‌های بیانی هستند که با وقف لازم مشترک هستند و قسم دیگر وقف‌هایی هستند که از دایره وقف لازم خارج هستند و در مصحف اخیر مدینه و مصحف مرکز طبع و نشر با علامت (ج) مشخص شده‌اند.

برخی از وقف لازم به وقف بیان تعبیر کرده‌اند که به وقف بیان تام، وقف بیان کافی و وقف بیان حسن تقسیم می‌شود. مکی نصر در توضیح وقف بیان چنین آورده است: «وقد يتأكد الوقف على التام لبيان معنى مقصود وهو ما لو وصل طرفاه اوهم معنى غير المراد وهذا هو الذى عبر عنه السجاوندى باللازم، وعبر عنه بعضهم بالواجب. وقد يتأكد الوقف على الكافى لبيان معنى المقصود كما تقدم فى التام. وقد يتأكد الوقف الحسن لبيان معنى المقصود كما تقدم». گاهی به جهت روشن شدن معنایی که مقصود و مراد متکلم است، بر وقف تام تأکید شده و گاهی در وقف حسن به جهت بیان مقصود متکلم، تأکید بر وقف گردیده است که آن را «وقف بیان حسن» گویند (جریسی، نهاية القول المفید، ۱۴۲۳ق: ۲۰۵، ۲۰۹ و ۲۱۵).

وقف لازم وقفی است که اگر به وصل خوانده شود، در معنا و مفهوم آیات قرآن خلل ایجاد می‌شود و سبب ابهام در کلام خدای متعال می‌گردد؛ بدین گونه که یا مفهوم آن را به کلی تغییر می‌دهد یا معنای خلاف مقصود را به ذهن متبادر می‌سازد؛ مانند آیه «وَأَمَّا الَّذِينَ كَفَرُوا فَيَقُولُونَ مَاذَا أَرَادَ اللَّهُ بِهَذَا مَثَلًا» (بقره: ۲۶) که وقف بر آن لازم شمرده شده است و چنانچه به عبارت «يُضِلُّ به كثيرا ويهدي به كثيرا» وصل شود، تصور می‌گردد که این جمله وصف برای کلمه «مثلاً» و ادامه سخن کافران باشد، در صورتی که به قرینه آیه «كَذَلِكَ يُضِلُّ اللَّهُ مَن يَشَاءُ وَيَهْدِي مَن يَشَاءُ» (مدثر: ۳۱) این عبارت مستأنفه است و کلام خدای سبحان در پاسخ سخن ناروای کافران می‌باشد.

برخی دانشمندان از وقف لازم به وصل قبیح تعبیر نموده‌اند. بدیهی است وصل دو عبارت همان گونه که بیان شد، موجب تغییر معنا یا سبب ابهام در مفهوم کلام می‌شود. البته گاهی ابهام با ادامه قرائت مرتفع می‌شود و زمانی ابهام تا پایان آیه ادامه پیدا می‌کند.

ساجقلی زاده درباره وقف لازم چنین آورده است: «اعلم انه قد يقبح الوصل لايهامه معنى فاسداً مثل «وكذلك حقت كلمة ربك على الذين كفروا انهم اصحاب النار» فلا يجوز ان يوصل ذلك بقوله «الذين يحملون العرش ومن حوله» ويقف عليه ومثله «يدخل من يشاء فى رحمته» فلا يجوز ايضا ان يوصل بقوله «والظالمين» ثم يقف عليه فالوصل فى هذه المواضع يوهم معنى فاسدا بسبب القطع على ما ذكر، ولو لم يقف على ما ذكر لارتفع الوهم؛ بدان که گاهی وصل به جهت ایهام معنای فاسدی که دارد، قبیح است مانند وصل عبارت «انهم اصحاب النار» به «الذين يحملون العرش» و وقف بر آن، در این صورت، از عبارت چنین مستفاد می‌گردد که فرشتگانی که عرش خدا را حمل می‌کنند، اهل آتش می‌باشند. نیز از وصل عبارت «يدخل من يشاء فى رحمته» به «والظالمين» و وقف بر آن، معنای عبارت چنین می‌شود که خداوند هر که را بخواهد و نیز ستمکاران را داخل در رحمت خویش می‌نماید. ولی اگر بر عبارت «الذين يحملون العرش» و نیز «الظالمين» وقف نشده و تا آخر آیه یا محل وقف جایز ادامه یابد، ایهام برطرف می‌گردد.

وی می‌افزاید: «وقد لا يندفع توهم المعنى الفاسد الحاصل من الوصل و لو وصلت الى آخر الآية كالتوهم الحاصل من وصل «فأمن له لوط» بقوله «وقال انى مهاجر الى ربى» ولا يعرف ذالك الا عالم ذكى؛ گاهی توهم معنای فاسد حتی اگر تا آخر آیه نیز به وصل خوانده شود، برطرف نمی‌گردد؛ مانند وصل عبارت «فأمن له لوط» به «وقال انى مهاجر الى ربى» موجب چنین برداشتی می‌شود که حضرت لوط گفت: من بسوی خدایم هجرت می‌کنم؛ در صورتی که این سخن از پیامبر خدا ابراهیم عليه السلام می‌باشد. این مطلب را تنها دانشمندان زیرک و باهوش درک می‌کنند» (ر.ک: ساجقلی زاده، جهد المقل، ۲۰۰۱م).

سجاوندی وقف لازم را بدین گونه تعریف نموده است: «فاللازم من الوقف ما لو وصل طرفاه غير المرام و شنع الكلام؛ وقف لازم آن است که اگر جمله قبل و بعد آن به یکدیگر وصل شود، مراد و مفهوم کلام را تغییر دهد و سخن خدای سبحان را دگرگون سازد» (سجاوندی، علل الوقوف، ۱۴۲۷ق: ۱/ ۱۰۸).

از مجموعه تعریف‌های بالا چنین نتیجه می‌گیریم که در وقف لازم عبارت اول دارای معنای مفیدی است و وجود تعلق معنوی در آن قطعی می‌باشد؛ به گونه‌ای که اگر به عبارت بعد از خودش وصل شود موجب تغییر در معنا و مفهوم کلام می‌شود یا حداقل سبب ایهام در کلام می‌گردد؛ از این جهت، می‌توان وقف لازم و وقف بیان را در حیطة‌ای مشترک به شمار آورد.

رابطه وقف بیان با دیگر اقسام وقف

با بررسی موارد وقف لازم و وقف بیان می‌توان رابطه این دو نوع را این‌گونه توصیف کرد که هر وقف لازمی وقف بیان است، ولی هر وقف بیانی وقف لازم نیست؛ برای مثال، در آیه «وَلَا يَخْزُنَكَ قَوْلُهُمْ إِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (یونس: ۶۳) جمله «ان العزة لله جميعا» استیناف تعلیلی است و قاعده کلی در آن، اولویت وصل به ما قبل است، ولی چون در وصل چنین توهّم می‌گردد که این جمله گفته منافقان باشد که پیامبر ﷺ را محزون ساخته است، به همین جهت، وصل، لازم شمرده شده است تا چنین توهّمی پیش نیاید. وقف بیان مانند آیه ۹ سوره فتح که وقف بر «و تعزروه و توقروه» که وقف بیان است؛ زیرا ضمائر در این دو کلمه به رسول ﷺ بر می‌گردد، ولی ضمیر در کلمه «تسبحوه» به خداوند بر می‌گردد. با این توضیح که در اینجا وقف به منظور رفع این توهّم است که به جهت تعلّق لفظی میان دو عبارت که به یکدیگر عطف شده اند وصل آن صحیح است، ولی به جهت بیان این نکته وقف جایز شمرده شده و علامت آن در بعضی مصاحف از جمله مصحف مدنی اخیر «ج» قرار داده شده است.

گاهی بر اثر رعایت نکردن وقف تام، وصل دو عبارت یا جمله، موجب تغییر و فساد معنا و مفهوم آیات قرآن می‌شود. در این حالت، وقف بر آخر عبارت اول، لازم و حتمی و آن را «وقف بیان تام» می‌نامند؛ یعنی به جهت بیان معنای مقصود، وقف بر این موارد، لازم است. مثال وقف بیان تام، وقف بر عبارت «أَنَّهُمْ أَصْحَابُ النَّارِ» و ابتدای از «الَّذِينَ يَحْمِلُونَ الْعَرْشَ وَمَنْ حَوْلَهُ» (غافر: ۶ و ۷) است که وقف و ابتدای تام می‌باشد و در صورت وصل چنین مستفاد می‌گردد که کسانی که عرش خدا را حمل می‌کنند، اهل دوزخ هستند (همان، ۴۷).

در ارتباط وقف کافی با وقف بیان نیز باید گفت: گاهی اگر وقف کافی رعایت نشود، وصل دو عبارت موجب اشتباه در اعراب دو طرف جمله شده که در این حالت بسیار نیکوست بر رأس عبارت دوم وقف شود. این نوع وقف کافی را «وقف بیان کافی» می‌نامند؛ یعنی به منظور بیان معنای مقصود متکلم، وقف در آن لازم است مانند وقف بر آیه شریفه «وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا» (اسراء: ۱۰۵) و ابتدا به «وَقُرْآنًا فَرَقْنَاهُ لِتَقْرَأَهُ» (اسراء: ۱۰۶) که اگر دو طرف عبارت به وصل خوانده شود، ممکن است مستلزم این معنا شود که کلمه «قرآنا» به علت عطف به «مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا»، منصوب به ادات استثناست، در حالی که نصب

این کلمه به دلیل مفعول بودن آن برای فعل بعدش یعنی «فرقناه» و از باب اشتغال می‌باشد. مثال‌های دیگری نیز از این نمونه در قرآن موجود است؛ مانند وقف به ﴿وَلَقَدْ هَمَّتْ بِهِ﴾ و ابتدا از ﴿وَهُمْ بِهَا لَوْلَا أَنْ رَأَى بُرْهَانَ رَبِّهِ﴾ (یوسف: ۲۴) که در صورت وصل به ماقبل و وقف بر آن، چنین برداشت می‌شود که یوسف نیز قصد همسر عزیز را داشت، در حالی که مفهوم آیه چنین است: ویوسف نیز اگر برهان خداوند را نمی‌دید ممکن بود، چنین قصدی داشته باشد. نیز مانند وقف بر ﴿وَقَالُوا مُعَلِّمٌ مَبْجُونٌ﴾ و ابتدا به ﴿إِنَّا كَاشِفُوا الْعَذَابِ﴾ (دخان: ۱۴ و ۱۵) که در صورت وصل دو عبارت، ممکن است تصور شود که «انا کاشفوا العذاب قلیلاً» ادامه گفته کافران است.

گاهی اگر وقف حسن رعایت نشود، وصل دو عبارت موجب اشتباه اعراب دو طرف می‌شود، در این حالت نیکوست که بر عبارت اول وقف شود. این نوع وقف حسن را «وقف بیان حسن» می‌نامند؛ یعنی جهت بیان معنای مقصود، وقف در آن لازم است مانند ﴿الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ أَنْ آتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ إِذْ قَالَ إِبْرَاهِيمُ﴾ (بقره: ۲۵۸)؛ ﴿الَّذِي تَرَى إِلَى الْغُلَّامِ مِنْ بَنِي إِسْرَءِيلَ مِنْ بَعْدِ مُوسَى إِذْ قَالُوا لِنَبِيِّنَا لَئِنْ لَمْ يَأْتِنَا بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا﴾ (مائدة: ۲۷)؛ ﴿وَأَقْلَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ ابْنَيْ آدَمَ بِالْحَقِّ إِذْ قَرَّبَا قُرْبَانًا﴾ (بقره: ۲۴۶)؛ ﴿وَأَقْلَ عَلَيْهِمْ نَبَأُ نُوحٍ إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ﴾ (یونس: ۷۱) و ﴿وَاذْكُرْ فِي الْكِتَابِ مَرْيَمَ إِذِ اتَّخَذَتْ﴾ (مریم: ۱۶).

سجاولندی، موارد فوق از وقف حسن را وقف لازم دانسته است، با این دلیل که ممکن است توهم شود که افعال مذکور در عبارت اول یعنی «اتل»، «تری» و «اذکر» عامل در حرف «اذ» می‌باشند، در حالی که متعلقات حرف «اذ»، افعال بعد از آن است.

علامت وقف بیان در قرآن

در بعضی از قرآن‌ها مانند مصحف مدنی اخیر و نیز مصحف مرکز طبع و نشر، برای وقف بیان، علامت «ج» قرار داده شده است؛ مانند «ذلک اقسط عند الله و اقوم للشهادة و ادنی ان لا ترتابوا» (بقره: ۲۸۲) نشانه «ج» قرار گرفته است. هرچند سجاولندی به جهت ابتدای به جمله بعد با «إِلَّا»، علامت «لا» قرار داده است به دلیل اینکه «إِلَّا» در این آیه استثنای منقطع است و به جمله قبل باز نمی‌گردد، بلکه استثنای از عبارت «فاکتبوه» در آغاز آیه است.

مثال دیگر برای وقف بیان آیه «رَجُلٌ مُؤْمِنٌ مِنْ آلِ فِرْعَوْنَ يَكْتُمُ إِيمَانَهُ» (غافر: ۲۸) است به عقیده مطرح‌کنندگان وقف بیان، وقف بر کلمه «مؤمن»، باعث آشکار شدن معنای صحیح می‌گردد؛ بدین صورت که وقف بر این کلمه نشان می‌دهد که مؤمن آل فرعون از آل فرعون نبوده است، اما ایمانش را از آل فرعون کتمان می‌کرده است.

به نظر می‌رسد نخستین موضعی که برای وقف شناخته شد، فواصل آیات بوده است. وقف بر پایان هر آیه به عنوان روش و سنت پیامبر گرامی اسلام ﷺ نیکو و پسندیده شناخته شده و بر آن تأکید گردیده است. مطابق برخی احادیث، از ام سلمه همسر گرامی نبی مکرم اسلام ﷺ نقل شد که پیامبر اکرم ﷺ در پایان آیات وقف می‌نموده است: «کان رسول الله ﷺ اذا قرأ قطع قرائته آیه آیه»؛ رسول خدا ﷺ هنگامی که قرآن می‌خواند، همیشه آیه‌ها را از یکدیگر جدا می‌کرد. در نقل دیگری از ام سلمه این چنین آمده است: از ام سلمه درباره قرائت و نماز پیامبر ﷺ سؤال شد، وی پاسخ داد: شما را با نماز رسول خدا ﷺ چه کار. سپس افزود: قرائت پیامبر واضح و آشکار بود. مفهوم عبارت «حرفا حرفا» به معنای آیه به آیه می‌باشد.

از این حدیث و امثال آن، کیفیت قرائت پیامبر ﷺ در نماز روشن می‌شود و ممکن است شامل قرائت آن حضرت در غیر نماز نشود؛ هر چند ما آن دو را متفاوت نمی‌دانیم، ولی مطابق بعضی از نقل‌ها پیامبر اکرم ﷺ در پایان آیات وقف می‌نمود و چنانچه در کلام ارتباط لفظی محکمی موجود باشد، آن را برای وصل به آیه بعدی تکرار می‌کرد. گفته‌اند اختلاف در برخی از آیات از همین مسئله ناشی شده است.

برخی از دانشمندان با عنایت به این حدیث، وقف بر پایان هر آیه را هرچند تعلق لفظی به آیه بعد داشته و ناقص باشد، به عنوان پیروی از سنت پیامبر ﷺ نیکو و پسندیده می‌شمارند. از این گروه می‌توان از ابوعمرو بصری، یزیدی، بیهقی، ابن جزری نام برد. برخی دیگر مانند سجاوندی، جعبری و نیشابوری وقف در پایان آیات را مانند میان آیات، فقط در صورتی که دارای معنای مفیدی باشد، جایز دانسته‌اند؛ به همین دلیل، این گروه در فواصل آیات نیز نشانه وقف قرار داده و وقف پیامبر اکرم ﷺ در پایان آیات را به منظور، بیان و اعلام انتهای آیات دانسته‌اند. اینان عقیده دارند در این کار تعبدی وجود ندارد و نمی‌توان آن را به عنوان سنت پیامبر ﷺ لازم الاجرا دانست.

تأکید می‌شود، هر موضعی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دائماً وقف می‌نموده‌اند، معلوم می‌شود که فاصله میان دو آیه می‌باشد؛ و هر موردی را که همیشه به وصل می‌خوانده است، مشخص می‌گردد که فاصله و انتهای آیه نیست. ولی مواضعی را که آن حضرت گاهی وقف و زمانی وصل می‌نموده است، ممکن است وقف آن به جهت معرفی وقف تمام - یا اضطرار باشد و وصل آن به سبب آن است که انتهای آیه نیست، یا فاصله‌ای است که به جهت تعلق لفظی به مابعد آن وصل شده است.

بررسی اجمالی اهم موارد وقف بیان در قرآن

در این قسمت به بررسی اجمالی اهم موارد وقف بیان در قرآن کریم پرداخته می‌شود تا با بررسی اقوال مفسران و تحلیل دقیق اعراب آیه، به نحو شایسته روشن گردد. وقف بیان با علامت ● مشخص می‌گردد.

۱- ﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ ● وَعَلَى أَبْصَارِهِمْ غِشَاوَةً وَلَهُمْ عَذَابٌ عَظِيمٌ﴾ (بقره: ۷)؛ «خدا بر دل‌ها و گوش‌های آنان مهر نهاده ● و بر چشم‌هایشان پرده‌ای افکنده شده و عذاب بزرگی در انتظار آنهاست».

در این آیه وقف بر «سمعهم» نشان می‌دهد که عبارت «وعلى ابصارهم غشاوه» جمله‌ای جداگانه است و به لحاظ نحوی ارتباطی با ماقبل ندارد، ولی در صورت عدم وقف به دلیل آنکه حرف جر «على» تکرار شده است، در ابتدا به ذهن می‌رسد که «على ابصارهم» نیز مانند بقیه موارد معمول فعل «ختم» به حساب می‌آید. جهت تبیین و روشن شدن معنای صحیح و القای معنای دقیق‌تر به ذهن خواننده وقف در این آیه وقف بیان در نظر گرفته می‌شود. علامه طباطبایی نیز با اشاره به تفاوت سیاق این دو جمله معتقد است: در این جمله سیاق تغییر یافته، یعنی در اول، «مهر بر دل‌ها زدن» را به خودش نسبت داده، ولی «پرده بر گوش و چشم داشتن» را به خود کفار نسبت داده و فرموده: خدا مهر بر دل‌هاشان زده و بر گوش‌ها و چشم‌هایشان پرده است. این اختلاف در تعبیر می‌فهماند که یک مرتبه از کفر از ناحیه خودشان بوده و آن مقدار بوده که زیر بار حق نمی‌رفته‌اند و یک مرتبه شدیدتری را خدا به عنوان مجازات بر دل‌هاشان افکنده، پس اعمال آنان در وسط دو حجاب قرار دارد؛ یکی حجاب خودشان و دیگری حجاب خدا (ر.ک: طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴).

۲- ﴿وَ اتَّبِعُوا مَا تَتْلُوا الشَّيَاطِينُ عَلَىٰ مُلْكٍ سَلِيمٍ ۖ وَ مَا كَفَرَ سُلَيْمَانُ وَ لَكِنَّ الشَّيَاطِينَ كَفَرُوا يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ ۖ وَ مَا أَنزَلَ عَلَى الْمَلَكَيْنِ بِبَابِلَ هَارُوتَ وَ مَارُوتَ وَ مَا يُعَلِّمَانِ مِنْ أَحَدٍ حَتَّى يَقُولَا إِنَّمَا نَحْنُ فِتْنَةٌ فَلَا تَكْفُرْ فَيَتَعَلَّمُونَ مِنْهُمَا مَا يُفَرِّقُونَ بِهِ بَيْنَ الْمَرْءِ وَ زَوْجِهِ وَ مَا هُمْ بِضَارِّينَ بِهِ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ وَ يَتَعَلَّمُونَ مَا يَضُرُّهُمْ وَ لَا يَنْفَعُهُمْ وَ لَقَدْ عَلِمُوا لَمَنِ اشْتَرَاهُ مَا لَهُ فِي الْآخِرَةِ مِنْ خَلَاقٍ وَ لَبِئْسَ مَا شَرَوْا بِهِ أَنْفُسَهُمْ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ﴾ (بقره: ۱۰۲)؛ و «(یهود) از آنچه شیاطین در عصر سلیمان بر مردم می‌خواندند، پیروی کردند. سلیمان هرگز (دست به سحر نیالود و) کافر نشد، ولی شیاطین کفر ورزیدند و به مردم سحر آموختند. ● و (نیز یهود) از آنچه بر دو فرشته بابل هاروت و ماروت نازل شد، پیروی کردند. (آن دو، راه سحر کردن را برای آشنایی با طرز ابطال آن، به مردم یاد می‌دادند). و به هیچ کس چیزی یاد نمی‌دادند، مگر اینکه از پیش به او می‌گفتند: «ما وسیله آزمایشیم، کافر نشو! (و از این تعلیمات، سوء استفاده نکن!)»، ولی آنها از آن دو فرشته، مطالبی را می‌آموختند که بتوانند به وسیله آن، میان مرد و همسرش جدایی بيفکنند، ولی هیچ‌گاه نمی‌توانند بدون اجازه خداوند، به انسانی زیان برسانند. آنها قسمت‌هایی را فرا می‌گرفتند که به آنان زیان می‌رسانید و نفعی نمی‌داد. و مسلماً می‌دانستند هر کسی خریدار این گونه متاع باشد، در آخرت بهره‌ای نخواهد داشت. و چه زشت و ناپسند بود آنچه خود را به آن فروختند، اگر می‌دانستند!!».

بعد از عبارت ﴿يُعَلِّمُونَ النَّاسَ السَّحَرَ﴾ جمله «وما انزل علی الملکین ببابل هاروت و ماروت» قرار دارد. سؤالی که ذهن مفسران را به خود مشغول داشته، آن است که آیا حرف «ما» در این جمله، موصول و عطف بر «ما» ی موصول در جمله «ما تتلوا» است؟ یعنی یهود از آنچه بر دو ملک در بابل نازل شد، پیروی کردند و یا عطف بر کلمه «السحر» است؟ و معنایش این است که جنیان به مردم آنچه بر دو ملک نازل شد، یاد دادند؟ یا آنکه حرف «ما» موصول نیست؛ بلکه نافیه و واو قبل از آن استینافیه است و جمله، ربطی به ما قبل ندارد و معنایش این است که هیچ سحری بر دو ملک نازل نشد و ادعای یهود بیهوده است؟ (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن)، قاری قرآن کریم با وقف بر روی کلمه «سحر» نشان می‌دهد که جمله «وما انزل علی الملکین» به جمله «یعلمون الناس السحر» عطف نشده و از هم جدا هستند.

طبرسی در «مجمع البیان» نیز احتمالات متعددی را درباره ترکیب این قسمت از آیه بیان کرده است (طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۲ش: ۱/۳۳۳). در نهایت، علامه طباطبایی این قسمت از آیه را این گونه معنا می کند که یعنی یهودیان پیروی کردند و دنبال گرفتند آن سحری را که جنیان در ملک سلیمان جعل می کردند و نیز آن سحری را که خدا از راه الهام به دو ملک بابل یعنی هاروت و ماروت نازل کرده بود، در حالی که آن بندگان خدا به احدی سحر یاد نمی دادند، مگر بعد از آنکه وی را زنهار می دادند از اینکه سحر خود را اعمال کنند و می گفتند: ما وسیله فتنه و آزمایش شما هستیم، خدا می خواهد شما را به وسیله ما و سحری که تعلیمتان می دهیم، امتحان کند. پس زنهار مبادا با به کار بستن آن کافر شوید. طبق این تفسیر، دو عبارت مورد بحث به یکدیگر عطف نشده اند و وقف بیان در اینجا برای تبیین این نظریه بسیار مناسب به نظر می رسد.

۳- ﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ الشَّهْرِ الْحَرَامِ قِتَالٍ فِيهِ قُلْ قِتَالٌ فِيهِ كَبِيرٌ • وَصَدُّ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ وَكَفَرٌ بِهِ وَ الْمَسْجِدِ الْحَرَامِ وَ إِخْرَاجُ أَهْلِهِ مِنْهُ أَكْبَرُ عِنْدَ اللَّهِ وَالْفِتْنَةُ أَكْبَرُ مِنَ الْقَتْلِ وَ لَا يَزَالُونَ يَقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ إِنِ اسْتَطَاعُوا وَ مَنْ يَزِدْكُمْ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَيَمُتْ وَ هُوَ كَافِرٌ فَأُولَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ وَ أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾ (بقره: ۲۱۷)؛ «از تو، درباره جنگ کردن در ماه حرام سؤال می کنند؛ بگو: «جنگ در آن، (گناهی) بزرگ است • ولی جلوگیری از راه خدا (و گرایش مردم به آیین حق) و کفر ورزیدن نسبت به او و هتک احترام مسجد الحرام و اخراج ساکنان آن، نزد خداوند مهم تر از آن است و ایجاد فتنه (و محیط نامساعد که مردم را به کفر، تشویق و از ایمان بازمی دارد) حتی از قتل بالاتر است. و مشرکان، پیوسته با شما می جنگند تا اگر بتوانند شما را از آیین تان برگردانند، ولی کسی که از آیینش برگردد و در حال کفر بمیرد، تمام اعمال نیک (گذشته) او در دنیا و آخرت بر باد می رود و آنان اهل دوزخند و همیشه در آن خواهند بود.

در این آیه سخن از ماه حرام و وظیفه مسلمانان در این ماه نسبت به مسئله قتال است. با نگاهی ظاهری در ابتدا به نظر می رسد که جمله «قل قتال فيه كبير» و جمله «صد عن سبيل الله» به هم معطوف و مرتبطند، اما از میان اقوالی که درباره آیه بیان شده است، بهترین دیدگاه آن است که واژه «صد» مبتدا و دو کلمه «کفر» و «خراج» هر دو عطف بر آن است و کلمه «اکبر»، خبر هر سه کلمه است؛ در نتیجه، عبارت «قل قتال فيه كبير» جمله ای جدا گانه است.

۴- ﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا تَدَايَنْتُمْ بِدِينٍ إِلَى أَجَلٍ مُّسَمًّى فَاكْتُبُوهُ وَلْيَكْتُب بَيْنَكُمْ كَاتِبٌ بِالْعَدْلِ وَلَا يَأْب كَاتِبٌ أَنْ يَكْتُبَ كَمَا عَلَّمَهُ اللَّهُ فَلْيَكْتُبْ وَلْيُمْلِلِ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ وَلْيَتَّقِ اللَّهَ رَبَّهُ وَلَا يَبْخَسَ مِنْهُ شَيْئاً فَإِنْ كَانَ الَّذِي عَلَيْهِ الْحَقُّ سَفِيهاً أَوْ ضَعِيفاً أَوْ لَا يَسْتَطِيعُ أَنْ يُمِلَّ هُوَ فَلْيُمْلِلْ وَلِيُّهُ بِالْعَدْلِ وَاسْتَشْهِدُوا شَهِيدَيْنِ مِنْ رِجَالِكُمْ فَإِنْ لَمْ يَكُونَا رَجُلَيْنِ فَرَجُلٌ وَامْرَأَتَانِ مِمَّنْ تَرْضَوْنَ مِنَ الشُّهَدَاءِ أَنْ تَضِلَّ إِحْدَاهُمَا فَتُذَكَّرَ إِحْدَاهُمَا الْأُخْرَى وَلَا يَأْب الشُّهَدَاءُ إِذَا مَا دُعُوا وَلَا تَسْنَمُوا أَنْ تَكْتُبُوهُ صَغِيراً أَوْ كَبِيراً إِلَى أَجَلِهِ ذَلِكَمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَ أَقْوَمٌ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَى أَلَّا تَرْتَابُوا • إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ فَلَيْسَ عَلَيْكُمْ جُنَاحٌ أَلَّا تَكْتُبُوهَا وَأَشْهِدُوا إِذَا تَبَايَعْتُمْ وَلَا يُضَارَّ كَاتِبٌ وَلَا شَهِيدٌ وَإِنْ تَفَعَّلُوا فَإِنَّهُ فَسُقُوكُمْ وَأَتَّقُوا اللَّهَ وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمٌ﴾ (بقره: ۲۸۲)

«ای کسانی که ایمان آورده‌اید! هنگامی که بدهی مدت‌داری (به خاطر وام یا داد و ستد) به یکدیگر پیدا کنید، آن را بنویسید! و باید نویسنده‌ای از روی عدالت، (سند را) در میان شما بنویسد! و کسی که قدرت بر نویسندگی دارد، نباید از نوشتن - همان طور که خدا به او تعلیم داده - خودداری کند! پس باید بنویسد و آن کس که حق بر عهده اوست، باید املا کند و از خدا که پروردگار اوست، بپرهیزد و چیزی را فروگذار ننماید! و اگر کسی که حق بر ذمه اوست، سفیه (یا از نظر عقل) ضعیف (و مجنون) است یا (به خاطر لال بودن) توانایی بر املا کردن ندارد، باید ولی او (به جای او) با رعایت عدالت املا کند! و دو نفر از مردان (عادل) خود را (بر این حق) شاهد بگیرید! و اگر دو مرد نبودند، یک مرد و دو زن از کسانی که مورد رضایت و اطمینان شما هستند، انتخاب کنید! (و این دو زن باید با هم شاهد قرار گیرند) تا اگر یکی انحرافی یافت، دیگری به او یادآوری کند. و شهود نباید به هنگامی که آنها را (برای شهادت) دعوت می‌کنند، خودداری نمایند! و از نوشتن (بدهی خود) چه کوچک باشد یا بزرگ، ملول نشوید (هر چه باشد بنویسید)! این، در نزد خدا به عدالت نزدیک‌تر و برای شهادت مستقیم‌تر و برای جلوگیری از تردید و شک (و نزاع و گفت‌وگو) بهتر می‌باشد؛ • مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که بین خود دست به دست می‌کنید. در این صورت، گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید. ولی هنگامی که خرید و فروش (نقدی) می‌کنید، شاهد بگیرید! و نباید به نویسنده و شاهد (به خاطر حق‌گویی) زبانی برسد (و تحت فشار قرار گیرند)! و اگر چنین کنید، از فرمان پروردگار خارج شده‌اید. از خدا بپرهیزید! و خداوند به شما تعلیم می‌دهد. خداوند به همه چیز داناست».

در این آیه امر به کتابت در هنگام وام دادن شده است. نوشته حاصل از این امر، خود سندی است برای نشان دادن حقیقت. ولی اگر تجارت نقدی باشد، به این امر نیازی نیست؛ چنان که در آیه، این مورد استثنا شده است: «مگر اینکه داد و ستد نقدی باشد که (جنس و قیمت را) در میان خود دست به دست کنید، در آن صورت گناهی بر شما نیست که آن را ننویسید» (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ ش: ۳۸۸/۲). در صورتی که بعد از عبارت «الارتابوا» وقف نشود، این امر به ذهن می‌رسد که استثنای بعدی، استثنای مرتبط با این جمله است، در حالی که این گونه نیست و استثنا به عبارت «فاکتبوه» در آغاز آیه باز می‌گردد؛ بنابراین، وقف بر این عبارت موجب می‌شود تا جدایی استثنا از جمله ما قبل خود روشن شود و معنای اشتباه در ذهن مستمع شکل نگیرد؛ زیرا که: «ذَلِكُمْ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ وَأَقْوَمُ لِلشَّهَادَةِ وَأَدْنَىٰ أَلَّا تَرْتَابُوا إِلَّا أَنْ تَكُونَ تِجَارَةً حَاضِرَةً تُدِيرُونَهَا بَيْنَكُمْ».

۵ - «لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ ۖ لَأَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً» (آل عمران: ۲۸)؛ «افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان، کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند و هر کس چنین کند، هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او به کلی از خدا گسسته می‌شود)؛ • مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهم‌تری تقیه کنید). خداوند شما را از (نافرمانی) خود بر حذر می‌دارد و بازگشت (شما) به سوی خداست.

از جمله آیات مرتبط با بحث تقیه و حفظ جان مؤمن این آیه است که به مؤمنان دستور می‌دهد که کافران را به عنوان ولی خود انتخاب نکنند، مگر آنکه بحث حفظ جان و تقیه پیش آید که بنا به مصلحت باید با رعایت اصولی در ظاهر رفتاری دیگر داشت.

قبل از دستور به تقیه و استثنای آن از حکم ما قبل، دو فعل قرار دارد، فعل اول «لا يتخذ المؤمنون» و فعل دوم و متصل به استثنای مورد نظر، فعل «فليس من الله» است که در صورت قرائت متصل و عدم وقف بعد از «فی شیء»، این توهم به ذهن می‌رسد که «الّا»، استثنای از حکم ما قبل است در حالی که «الّا»، متعلق به فعل اول و استثنای از آن است. با رعایت وقف بیان در این قسمت، این نکته به خوبی رعایت می‌شود و مستمع معنای صحیح آیه را در می‌یابد. بسیاری از مفسران به این معنا در تفاسیر خود اشاره کرده‌اند (بالا، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، بی‌تا: ۱/ ۲۷۳؛ مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ ش: ۴۹۸/۲؛ طبرسی، مجمع البیان، ۱۳۷۳ ش: ۷۳۹/۲).

ع- ﴿وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَاحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ اللَّهُ لَهُ • وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (آل عمران: ۱۳۵)؛ «و آنها که وقتی مرتکب عمل زشتی شوند یا به خود ستم کنند، به یاد خدا می افتند و برای گناهان خود طلب آمرزش می کنند - و کیست جز خدا که گناهان را ببخشد؟ • و بر گناه اصرار نمی ورزند با اینکه می دانند».

در این آیه، عبارت «ولم یصرّوا» عطف به عبارت «ومن یغفر الذنوب الا الله» نیست، بلکه عطف به ما قبل آن یعنی «فاستغفروا لذنوبهم» است. در صورت عدم وقف، این توهّم پیش می آید که این جمله عطف به جمله ما قبل خود است (درویش، اعراب القرآن وبیانه، ۱۴۱۵ق: ۱/۵). خدای تعالی در آیه مورد بحث استغفار را به جمله «وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَى مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ» مقید کرده است؛ در نتیجه فهمانید که تنها استغفار کسی مؤثر است که نخواهد آن عمل زشت را هم چنان مرتکب شود، زیرا اصرار داشتن بر گناه هیأتی در نفس ایجاد می کند که با بودن آن هیأت، ذکر مقام پروردگار نه تنها مفید نیست بلکه توهین به امر خدای تعالی نیز هست و دلیل بر این است که چنین کسی از هتک حرمت های الهی و ارتکاب به محرمات او هیچ باکی ندارد (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴ش: ۴/ ۲۹).

۷- ﴿وَابْتَغُوا الْيَتَامَى • حَتَّى إِذَا بَلَغُوا النِّكَاحَ فَإِنْ آنَسْتُمْ مِنْهُمْ رُشْدًا فَادْفَعُوا إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ وَلَا تَأْكُلُوهَا إِسْرَافًا وَبِدَارًا أَنْ يَكْبَرُوا وَمَنْ كَانَ غَنِيًّا فَلْيَسْتَعْفِفْ وَمَنْ كَانَ فَقِيرًا فَلْيَأْكُلْ بِالْمَعْرُوفِ فَإِذَا دَفَعْتُمْ إِلَيْهِمْ أَمْوَالَهُمْ فَأَشْهَدُوا عَلَيْهِمْ وَكَفَى بِاللَّهِ حَسِيبًا﴾ (نساء: ۶)؛ «و یتیمان را بیازمایید! • زمانی که به حد بلوغ برسند، اگر در آنها رشد (کافی) یافتید، اموالشان را به آنها بدهید! و پیش از آنکه بزرگ شوند، اموالشان را از روی اسراف نخورید! هر کس که بی نیاز است، (از برداشت حق الزحمه) خودداری کند؛ و آن کس که نیازمند است، به طور شایسته (و مطابق زحمتی که می کشد)، از آن بخورد و هنگامی که اموالشان را به آنها بازمی گردانید، شاهد بگیرید! اگر چه خداوند برای محاسبه کافی است».

در آیه مبارکه، عبارت «حتی اذا بلغوا النکاح» شرط برای جمله «فادفعوا اليهم اموالهم» است. عطف بیان بعد از کلمه «الیتامی» بر این مبنا صورت می گیرد که «حتی» و جمله بعد از آن مغیی برای «وابتلوا الیتامی» نباشد. بر خلاف برخی از مفسران که عبارت «حتی اذا بلغوا النکاح» را قید برای «وابتلوا الیتامی» می دانند (همان، ۴/ ۲۷۵). در اینکه «حتی» حرف

جر یا به معنای «الی» یا حتای ابتدائیه باشد و جمله از آن آغاز گردد، اختلاف است (کرباسی، اعراب القرآن، ۱۴۱۵ق: ۱۱/۲) در صورتی که حتی ابتدائیه باشد، جمله مستأنفه است و ارتباطی با ما قبل ندارد.

۸ و ۹ و ۱۰ و ۱۱ - ﴿يُوصِيكُمُ اللَّهُ فِي أَوْلَادِكُمْ لِلذَّكَرِ مِثْلُ حَظِّ الْأُنثَيَيْنِ فَإِنْ كُنَّ نِسَاءً فَوْقَ اثْنَتَيْنِ فَلَهُنَّ ثُلُثَا مَا تَرَكَ وَإِنْ كَانَتْ وَاحِدَةً فَلَهَا النِّصْفُ وَلِأَبَوَيْهِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُشُ مِمَّا تَرَكَ إِنْ كَانَ لَهُ وَلَدٌ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ وَلَدٌ وَرَفَعَهُ ابْنَاهُ فَلِلْأُمِّهِ الثُّلُثُ فَإِنْ كَانَ لَهُ إِخْوَةٌ فَلِلْأُمِّهِ الشُّدُشُ • مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ لَا تَدْرُونَ أَيُّهُمْ أَقْرَبُ لَكُمْ نَفْعًا فَرِيضَةٌ مِنَ اللَّهِ إِنْ اللَّهُ كَانَ عَلِيمًا حَكِيمًا * وَلَكُمْ نِصْفُ مَا تَرَكَ أَزْوَاجُكُمْ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُنَّ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَهُنَّ وَلَدٌ فَلِكُمُ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ • مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَلَهُنَّ الرُّبُعُ مِمَّا تَرَكَنَّ إِنْ لَمْ يَكُنْ لَكُمْ وَلَدٌ فَإِنْ كَانَ لَكُمْ وَلَدٌ فَلَهُنَّ الثُّمُنُ مِمَّا تَرَكَنَّ • مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ تُوصُونَ بِهَا أَوْ دَيْنٍ وَإِنْ كَانَ رَجُلٌ يُورَثُ كَلَالَةً أَوْ امْرَأَةٌ وَ لَهَا أُخٌ أَوْ أُخْتُ فَلِكُلِّ وَاحِدٍ مِّنْهُمَا الشُّدُشُ فَإِنْ كَانُوا أَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَهُمْ شُرَكَاءُ فِي الثُّلُثِ • مِنْ بَعْدِ وَصِيَّةٍ يُوصِي بِهَا أَوْ دَيْنٍ غَيْرَ مُضَارٍّ وَصِيَّةً مِنَ اللَّهِ وَاللَّهُ عَلِيمٌ حَلِيمٌ﴾ (نساء: ۱۱-۱۲)؛ «خداوند درباره فرزندانان به شما سفارش می‌کند که سهم (میراث) پسر به اندازه سهم دو دختر باشد؛ و اگر فرزندان شما (دو دختر و) بیش از دو دختر باشند، دو سوم میراث از آن آنهاست؛ و اگر یکی باشد، نیمی (از میراث) از آن اوست. و برای هر یک از پدر و مادر او، یک ششم میراث است، اگر (میت) فرزندی داشته باشد؛ و اگر فرزندی نداشته باشد و (تنها) پدر و مادر از او ارث برند، برای مادر او یک سوم است (و بقیه از آن پدر است)؛ و اگر او برادرانی داشته باشد، مادرش یک ششم می‌برد (و پنج ششم باقیمانده برای پدر است). • (همه اینها) بعد از انجام وصیتی است که او کرده و بعد از ادای دین است - شما نمی‌دانید پدران و مادران و فرزندانان، کدام یک برای شما سودمندترند! - این فریضه الهی است؛ و خداوند، دانا و حکیم است. و برای شما، نصف میراث زنانان است، اگر آنها فرزندی نداشته باشند؛ و اگر فرزندی داشته باشند، یک چهارم از آن شماست؛ • پس از انجام وصیتی که کرده‌اند و ادای دین (آنها). و برای زنان شما، یک چهارم میراث شماست، اگر فرزندی نداشته باشید؛ و اگر برای شما فرزندی باشد، یک هشتم از آن آنهاست؛ • بعد از انجام وصیتی که کرده‌اید و ادای دین.

و اگر مردی بوده باشد که کلاله [خواهر یا برادر] از او ارث می‌برد یا زنی که برادر یا خواهری دارد، سهم هر کدام یک ششم است (اگر برادران و خواهران مادری باشند)؛ و اگر بیش از یک نفر باشند، آنها در یک سوم شریکند؛ ● پس از انجام وصیتی که شده و ادای دین؛ به شرط آنکه (از طریق وصیت و اقرار به دین) به آنها ضرر نزنند. این سفارش خداست و خدا دانا و بردبار است.

بعد از این چهار مورد در دو آیه مبارکه سوره نساء، عبارت «من بعد وصیه» آمده است که در ظاهر بنابر بعضی از اقوال قید برای عبارات فوق الذکر است. اما بنابر برخی دیگر از اقوال و تفاسیر، قیدی برای کل آیه است و فقط مختص به این عبارات نمی‌باشد. بنابر این، در صورت وقف بیان این مطلب به خوبی آشکار خواهد شد. برای «من بعد وصیه» چند ترکیب بیان شده است. برخی آن را جار و مجرور متعلق به «یوصیکم» گرفته‌اند. برخی متعلق به محذوف و حال از کلمات ما قبل خود دانسته‌اند. برخی نیز متعلق به فعل و محذوف با تقدیر «یستقر» و برخی نیز آن را متعلق به محذوف و خبر برای مبتدای محذوف با تقدیر «هذه القسمة کائنة» گرفته‌اند (دعاس، اعراب القرآن، ۱۴۲۵ق: ۱۸۷/۱). بنابر برخی از تراکیب و تفاسیر، «من بعد وصیه» متعلق به کل جملات قبل است نه فقط جمله اخیر.

۱۲ و ۱۳ و ۱۴ و ۱۵ — ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ وَعَمَّاتُكُمْ وَ خَالَاتُكُمْ وَ بَنَاتُ الْأَخِ وَ بَنَاتُ الْأُخْتِ ● وَأُمَّهَاتُكُمْ اللَّائِي أَرْضَعْنَكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ مِنَ الرَّضَاعَةِ ● وَأُمَّهَاتُ نِسَائِكُمْ وَ رَبَائِبُكُمْ اللَّائِي فِي حُجُورِكُمْ مِنْ نِسَائِكُمُ اللَّائِي دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَإِنْ لَمْ تَكُونُوا دَخَلْتُمْ بِهِنَّ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْكُمْ ● وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ ● وَأَنْ تَجْمَعُوا بَيْنَ الْأُخْتَيْنِ إِلَّا مَا قَدْ سَلَفَ إِنَّ اللَّهَ كَانَ عَفُوراً رَحِيماً﴾ (النساء: ۲۳)؛ «حرام شده است بر شما، مادرانتان و دختران و خواهران و عمه‌ها و خاله‌ها و دختران برادر و دختران خواهر شما ● و مادرانی که شما را شیر داده‌اند و خواهران رضاعی شما ● و مادران همسرانتان و دختران همسران که در دامن شما پرورش یافته‌اند از همسرانی که با آنها آمیزش جنسی داشته‌اید - و چنانچه با آنها آمیزش جنسی نداشته‌اید، (دختران آنها) برای شما مانعی ندارد - ● و (همچنین) همسرهای پسرانتان که از نسل شما هستند (— نه پسرخوانده‌ها) - ● و (نیز حرام است بر شما) جمع میان دو خواهر کنید؛ مگر آنچه در گذشته واقع شده؛ چرا که خداوند، آمرزنده و مهربان است.

وقف بر این «بنات الاخت»، سبب فاصله انداختن میان محرمات نسبی از محرمات رضاعی می‌گردد و باعث تفهیم بیشتر نسبت به آیه می‌گردد. این چند زنی که در این آیه اصنافشان ذکر شده است، زنانی هستند که بر حسب نسب، ازدواج با آنها حرام است. این محرمات نسبی هفت صنف‌اند: مادران، دختران، خواهران، عمه‌ها، خاله‌ها، دختران برادر و دختران خواهر. وقف بر «واخواتکم من الرضاة» به منظور فاصله انداختن میان محرمات رضاعی و محرمات سببی صورت می‌گیرد. بدین صورت، سه گروه از محرمات از یکدیگر جدا می‌شوند. محرمات نسبی از رضاعی و رضاعی از سببی، مشخص می‌شوند (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۴/ ۴۱۷).

اما درباره وقف بعد از «فلا جناح علیکم» باید گفت که در این قسمت از آیه درباره ازدواج با دختران همسران و ربائب است که می‌گوید: اگر با همسران آمیزش نکرده‌اید مانعی ندارد (که با دختران آنان ازدواج کنید)؛ به عبارت دیگر، عبارت «فلا جناح علیکم» جواب شرط و جمله شرط و جزاء تکمله‌ای است در میان آیه که حکم یکی از معطوفات آیه را بیان می‌کند. پس از اتمام جواب شرط، کلمه بعدی یعنی «وحلائل ابنائکم» معطوف به «وربائبکم» است و با وقف بر عبارت «فلا جناح علیکم» روشن می‌شود که عبارت بعد از آن، مرتبط با «فلا جناح علیکم» نیست.

در آخرین فقره این مطلب آمده که نباید با دو خواهر هم‌زمان ازدواج کرد. جنس این نوع از حرمت با دیگر انواعی که بیان شد، متفاوت است. در این قسم عبارت «الا ماقد سلف» فقط به همین فقره باز می‌گردد و برای روشن شدن این نکته نیز وقف بیان مناسب به نظر می‌رسد.

۱۶- ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمُ الْمَيْتَةُ وَالدَّمُ وَلَحْمُ الْخِنْزِيرِ وَمَا أُهِلَّ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَنِقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّيَةُ وَالنَّطِيحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبُعُ إِلَّا مَا ذَكَّيْتُمْ وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصُبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكُمْ فَسْقُ الْيَوْمِ الْيَاسُ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنِ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتِمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا • فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرَ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده: ۳)؛ «گوشت مردار و خون و گوشت خوک و حیواناتی که به غیر نام خدا ذبح شوند و حیوانات خفه شده و به زجر کشته شده و آنها که بر اثر پرت‌شدن از بلندی بمیرند و آنها که به ضرب شاخ حیوان دیگری

مرده باشند و باقیمانده صید حیوان درنده مگر آنکه (به موقع به آن حیوان برسید و) آن را سربرید و حیواناتی که روی بتها (یا در برابر آنها) ذبح می‌شوند، (همه) بر شما حرام شده است و (همچنین) قسمت کردن گوشت حیوان به وسیله چوبه‌های تیر مخصوص بخت‌آزمایی. تمام این اعمال، فسق و گناه است. امروز، کافران از (زوال) آیین شما مأیوس شدند؛ بنابراین، از آنها ترسید! و از (مخالفت) من بترسید! امروز، دین شما را کامل کردم و نعمت خود را بر شما تمام نمودم و اسلام را به عنوان آیین (جاودان) شما پذیرفتم • اما آنها که در حال گرسنگی، دستشان به غذای دیگری نرسد و متمایل به گناه نباشند، (مانعی ندارد که از گوشت‌های ممنوع بخورند). خداوند، آمرزنده و مهربان است.

در این آیه از «الیوم» اول تا پایان «دینا» به عنوان جمله ای معترضه در میان دو قسمت از آیه قرار دارد که صدر و ذیل آیه مربوط به اکل میتة و خوردنی‌های حرام است. عبارت «فمن اضطر» که بعد از «دینا» قرار دارد، متعلق به صدر آیه است؛ از این‌رو، عدم وقف در این قسمت باعث می‌شود که اتمام دین الهی مرتبط با بیان احکام الهی به شمار آید، در حالی که این چنین نیست و اتمام دین با نصب امیرالمؤمنین (علیه السلام) در روز غدیر به عنوان ولی مسلمانان انجام پذیرفت (طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴ ش: ۵/ ۲۷۲).

وقف بیان در این قسمت نشان دهنده چنین تفسیری از آیه است و توجه مخاطب را به درک حقیقی معنای حقیقی آیه فراهم می‌سازد. این تفسیر برخلاف تفسیری است که سعی دارد از واژه «الیوم» به بعد را با قسمت قبلی مرتبط سازد و موضوع آن را مرتبط با خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها بداند (ابن عاشور، التحریر والتنویر، ۱۴۲۰ ق: ۵/ ۲۹).

۱۷- ﴿الْيَوْمَ أُحِلَّ لَكُمُ الطَّيِّبَاتُ وَطَعَامُ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ حِلٌّ لَكُمْ وَطَعَامُكُمْ حِلٌّ لَهُمْ • وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الْمُؤْمِنَاتِ وَالْمُحْصَنَاتُ مِنَ الَّذِينَ أُوتُوا الْكِتَابَ مِنْ قَبْلِكُمْ إِذَا آتَيْتُمُوهُنَّ أَجُورَهُنَّ مُحْصِنِينَ غَيْرَ مُسَافِحِينَ وَلَا مُتَّخِذِي أَخْدَانٍ وَمَنْ يَكْفُرْ بِالْإِيمَانِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ وَهُوَ فِي الْآخِرَةِ مِنَ الْخَاسِرِينَ﴾ (مائده: ۵)؛ «امروز چیزهای پاکیزه برای شما حلال شده و (همچنین) طعام اهل کتاب برای شما حلال است و طعام شما برای آنها حلال؛ • و (نیز) زنان پاکدامن از مسلمانان و زنان پاکدامن از اهل کتاب، حلالند؛ هنگامی که مهر آنها را بپردازید و پاکدامن باشید؛ نه زناکار، و نه دوست پنهانی و نامشروع بگیرید. و کسی که انکار کند آنچه را باید به آن ایمان بیاورد، اعمال او تباه می‌گردد؛ و در سرای دیگر از زیانکاران خواهد بود».

این آیه به دو موضوع اصلی تقسیم می‌شود. موضوع اول حلال شدن طبیات برای مسلمانان است. جمله معترضه بعد از آن در مورد حلیت طعام اهل کتاب برای مسلمانان و روابودن استفاده اهل کتاب از غذای مسلمانان است. موضوع دوم، حلال بودن ازدواج با زنان اهل کتاب است. وقف در پایان جمله معترضه علاوه بر جداسازی موضوع اول از موضوع دوم، باعث عدم خلط مباحث می‌گردد. به این معنا که در صورت عدم وقف بر این موضع، ممکن است که توهم عطف قسمت بعدی بر قبلی پیش بیاید. واو در «والمحصنات» استینافیه است و کلمه «والمحصنات» مبتدایی است که خبر آن محذوف است و «حل لکم» ما قبل بر آن دلالت می‌نماید. (کرباسی، اعراب القرآن، ۱۴۲۲ق: ۲/۲۳۲). البته می‌تواند کلمه «والمحصنات» عطف به «الطبیات» در آغاز آیه باشد که در این صورت نیاز به تقدیر نیست.

۱۸- ﴿وَلَقَدْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَبَعَثْنَا مِنْهُمُ اثْنَيْ عَشَرَ نَقِيبًا وَقَالَ اللَّهُ إِنِّي مَعَكُمْ • لَئِنْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَآتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَآمَنْتُمْ بِرُسُلِي وَعَزَّزْتُمْهُمْ وَأَقْرَضْتُمُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا لَأُكَفِّرَنَّ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ وَلَأُدْخِلَنَّكُمْ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ فَمَنْ كَفَرَ بَعْدَ ذَلِكَ مِنْكُمْ فَقَدْ ضَلَّ سَوَاءَ السَّبِيلِ﴾ (مائده: ۱۲)؛ «خدا از بنی اسرائیل پیمان گرفت و از آنها دوازده نقیب (سرپرست) برانگیختیم و خداوند (به آنها) گفت: «من با شما هستم! • اگر نماز را برپا دارید و زکات را بپردازید و به رسولان من ایمان بیاورید و آنها را یاری کنید، و به خدا قرض الحسنه بدهید (در راه او به نیازمندان کمک کنید)، گناهان شما را می‌پوشانم (می‌بخشم)؛ و شما را در باغ‌هایی از بهشت که نه‌رها از زیر درختانش جاری است، وارد می‌کنم. اما هر کس از شما بعد از این کافر شود، از راه راست منحرف گردیده است.

در این عبارت ملاحظه می‌شود که جمله «انی معکم» مقول قول برای فعل «قال» است و بعد از آن نیز مقول قول با جمله «لئن اقمتم الصلاة» به بعد ادامه پیدا می‌کند. اگر در این مکان وقف نشود و به وصل خوانده شود، این توهم پیش می‌آید که جمله «لئن اقمتم الصلاة» شرط برای جمله «انی معکم» است و خداوند شروطی را برای با آنها بوده بیان کرده است، در حالی که جواب شرط این جمله عبارت «لاکفرن عنکم سیاتکم» است. جهت دفع این تقدیر نا صواب و بیان اینکه جواب جمله شرطیه عبارت «انی معکم» نیست، در این قسمت وقف بیان صورت می‌گیرد. اما برخی از تفاسیر این آیه را به گونه‌ای معنا نموده‌اند که گویا عبارت‌های بعد از «انی معکم» شروطی است که خداوند متعال برای همراهی خود با بندگان بیان فرموده است (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ش: ۴/۳۰۹).

۱۹- ﴿قَالَ فَإِنَّهَا مُحَرَّمَةٌ عَلَيْهِمْ أَرْبَعِينَ سَنَةً • يَتِيهُونَ فِي الْأَرْضِ فَلَا تَأْسَ عَلَى الْقَوْمِ الْفَاسِقِينَ﴾ (مائده: ۲۶)؛ «خداوند (به موسی) فرمود: «این سرزمین (مقدس) تا چهل سال بر آنها ممنوع است (و به آن نخواهند رسید)؛ • پیوسته در زمین (در این بیابان) سرگردان خواهند بود و در باره (سرنوشت) این جمعیت گنجهکار، غمگین مباش!».

در این آیه بنا بر برخی از تفاسیر، «یتیهون فی الارض» استیناف بیانی است و «اربعین سنه» ظرف برای ما قبل است. خداوند متعال درصدد بیان مقدار محرومیت آنهاست، به بیان دیگر، حرمت تکوینی ورود یهودیان به بیت المقدس ابدی نبوده و چهل سال می‌باشد (طبرسی، جوامع الجامع، ۱۳۷۲ش: ۳۲۳/۱)؛ شیخلی، اعراب القرآن، ۳/۱؛ هرچند برخی نیز «اربعین سنه» را متعلق به «یتیهون فی الارض» و حرمت را ابدی دانسته‌اند (کرباسی، اعراب القرآن، ۱۴۲۲ق: ۲/۲۶۷).

۲۰- ﴿إِنَّ رَبَّكُمُ اللَّهُ الَّذِي خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ يُغْشِي اللَّيْلَ النَّهَارَ يَطْلُبُهُ حَيْثُ • وَالشَّمْسُ وَالْقَمَرُ وَالنُّجُومُ مُسَخَّرَاتٌ بِأَمْرِ إِلَهِ الْخَلْقِ وَالْأُمُورُ تَبَارَكَ اللَّهُ رَبُّ الْعَالَمِينَ﴾ (اعراف: ۵۴)؛ «پروردگار شما خداوندی است که آسمان‌ها و زمین را در شش روز [شش دوران] آفرید. سپس به تدبیر جهان هستی پرداخت؛ با (پرده تاریک) شب، روز را می‌پوشاند؛ و شب به دنبال روز به سرعت در حرکت است؛ • و خورشید و ماه و ستارگان را آفرید که مسخر فرمان او هستند. آگاه باشید که آفرینش و تدبیر (جهان) از آن او (و به فرمان او) ست! پر برکت (و زوال‌ناپذیر) است خداوندی که پروردگار جهانیان است!»
در این آیه، جمله بعد از کلمه «حیثا» عطف به «خلق السموات والارض» و معمول فعل «خلق» می‌باشد. در صورت عدم وقف، و وصل «الشمس» به ما قبل خود، توهم عطف «شمس» بر «حیثا» پیش می‌آید (طبرسی، جوامع الجامع، ۱۴۱۲ق: ۱/۴۴۲).

۲۱- ﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِن بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ شَهِدْنَا • أَنْ تَقُولُوا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِنَّا كُنَّا عَنْ هَذَا غَافِلِينَ﴾ (اعراف: ۱۷۲)؛ «و (به خاطر بیاور) زمانی را که پروردگارت از پشت و صلب فرزندان آدم ذریه آنها را برگرفت و آنها را گواه بر خویشتن ساخت (و فرمود): «آیا من پروردگار شما نیستم؟» گفتند: «آری، گواهی می‌دهیم!» • (چنین کرد مبادا) روز رستاخیز بگویند: «ما از این، غافل بودیم (و از پیمان فطری توحید بی‌خبر ماندیم)»!

جدا سازی فعل «شهدنا» از ما بعد خود بر اساس آن است که ما قبل «شهدنا» داخل در کلام ذریه آدم است. و جمله ما بعد از «شهدنا» کلام فرشتگان یا خداوند می‌باشد. بر این اساس، جمله پایانی «ان تقولوا يوم القيمة انا كنا عن هذا غافلين» سخن از علت برپایی این حادثه به عنوان اتمام حجت است.

۲۲- ﴿إِذْ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ غَرَّ هَؤُلَاءِ دِينُهُمْ • وَمَنْ يَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (انفال: ۴۹): «و هنگامی را که منافقان و آنها که در دل‌هایشان بیماری است می‌گفتند: «این گروه (مسلمانان) را دینشان مغرور ساخته است.» • (آنها نمی‌دانستند که) هر کس بر خدا توکل کند، (پیروز می‌گردد؛) خداوند قدرتمند و حکیم است!». در این آیه منافقان و افراد مریض القلب مؤمنان را متهم به مغرور شدن از سوی دینشان می‌دانند. عبارت «غر هولا» دینهم» مقول قول آنان است، در حالی که جمله بعدی که با واو آغاز می‌شود، گفته خداوند متعال است. به همین جهت، وقف بیان در این قسمت نشان می‌دهد که این دو جمله از لحاظ ترکیبی از هم جدا هستند و جمله ما بعد داخل در کلام منافقان نیست (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲ش: ۴/ ۸۴۶).

۲۳- ﴿إِلَّا تَنْصُرُوهُ فَقَدْ نَصَرَهُ اللَّهُ إِذْ أَخْرَجَهُ الَّذِينَ كَفَرُوا ثَانِيَ اثْنَيْنِ إِذْ هُمَا فِي الْغَارِ إِذْ يَقُولُ لِصَاحِبِهِ لَا تَحْزَنْ إِنَّ اللَّهَ مَعَنَا فَأَنْزَلَ اللَّهُ سَكِينَتَهُ عَلَيْهِ • وَأَيَّدَهُ بِجُنُودٍ لَمْ تَرَوْهَا وَجَعَلَ كَلِمَةَ الَّذِينَ كَفَرُوا السُّفْلَى وَكَلِمَةُ اللَّهِ هِيَ الْعُلْيَا وَاللَّهُ عَزِيزٌ حَكِيمٌ﴾ (توبه: ۴۰): «اگر او را یاری نکنید، خداوند او را یاری کرد (و در مشکل‌ترین ساعات، او را تنها نگذاشت؛) آن هنگام که کافران او را (از مکه) بیرون کردند، در حالی که دومین نفر بود (و یک نفر بیشتر همراه نداشت). در آن هنگام که آن دو در غار بودند و او به همراه خود می‌گفت: «غم مخور، خدا با ماست!». در این موقع، خداوند سکینه (و آرامش) خود را بر او فرستاد؛ • و با لشکریایی که مشاهده نمی‌کردید، او را تقویت نمود و گفتار (و هدف) کافران را پایین قرار داد (و آنها را با شکست مواجه ساخت) و سخن خدا (و آیین او) بالا (و پیروز) است و خداوند عزیز و حکیم است!»

طبق برخی از تفاسیر ضمیر در «ایده» به پیامبر ﷺ بر می‌گردد، درحالی که ضمیر در «علیه» به صاحب پیامبر ﷺ بر می‌گردد (مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ۱۳۷۱ش: ۷/ ۴۲۲)؛ چرا که پیامبر ﷺ دارای آرامش بودند و ترسی نداشتند و طبق نقل‌های تاریخی همراه

پیامبر ﷺ دارای اضطراب بود که خداوند متعال طبق این آیه آرامشی را بر قلب او نازل فرمود. از دید برخی از مفسران طبق سیاق ضمایر موجود در این آیه، این برداشت سازگار نیست (طبرسی، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۲ش: ۴/ ۸۴۶).

۲۴- ﴿فَلَمَّا أَنْجَاهُمْ إِذَا هُمْ يَبْغُونَ فِي الْأَرْضِ بِغَيْرِ الْحَقِّ يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّمَا بَغْيُكُمْ عَلَى أَنْفُسِكُمْ • مَتَاعَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ثُمَّ إِلَيْنَا مَرْجِعُكُمْ فَأَنْبِئُكُمْ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ (یونس: ۲۳)؛ «اما هنگامی که خدا آنها را رهایی بخشید، (باز) به ناحق، در زمین ستم می کنند. ای مردم! ستم‌های شما به زیان خود شماست! • از زندگی دنیا بهره (می‌برید)، سپس بازگشت شما به سوی ماست و ما شما را به آنچه عمل می‌کردید، خبر می‌دهیم!».

در این آیه «متاع الحیوة الدنیا» متعلق به محذوف است و ارتباطی با قسمت قبل از خود ندارد. در این حالت، اگر بر «انما بغیکم علی انفسکم» وقف نشود، عبارت «متاع الحیوة الدنیا» متصل به ما قبل فرض می‌شود؛ زیرا طبق بعضی از ترکیب‌ها، «متاع الحیوة الدنیا» مفعول له است (دعاس، اعراب القرآن، ۱۴۲۵ق: ۲/ ۲۳). بیشتر مفسران و معربان «متاع الحیوة الدنیا» را مفعول مطلق دانسته و عامل آن را «تتمعون» محذوف می‌دانند (شیخلی، اعراب القرآن الکریم، ۱۴۲۷ق: ۴/ ۳۳۲).

۲۵- ﴿إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَ الْأَنْعَامُ • حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَتَاهَا أَمْرُنَا لَيْلًا أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ الْأَمْسِ كَذَلِكَ نُفَصِّلُ الْآيَاتِ لِقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ﴾ (یونس: ۲۴)؛ «مثل زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان نازل کرده‌ایم که در پی آن، گیاهان (گوناگون) زمین که مردم و چهارپایان از آن می‌خورند، می‌روید؛ • زمانی که زمین، زیبایی خود را یافته و آراسته می‌گردد و اهل آن مطمئن می‌شوند که می‌توانند از آن بهره‌مند گردند، (ناگهان) فرمان ما شب‌هنگام یا در روز (برای نابودی آن) فرا می‌رسد. (سرما یا صاعقه‌ای را بر آن مسلط می‌سازیم) و آن چنان آن را درو می‌کنیم که گویی دیروز هرگز (چنین کشتزاری) نبوده است! این گونه، آیات خود را برای گروهی که می‌اندیشند، شرح می‌دهیم!».

در این آیه «حتی اذا» شرط جدیدی است و جواب آن، «اتی امرنا لیلا او نهارا» می‌باشد و قیدی برای ما قبل به شمار نمی‌رود و غایتی برای ما قبل خود به حساب نمی‌آید (علوان، اعراب القرآن الکریم، ۱۴۲۷ق: ۲/ ۹۴۱).

۲۶- ﴿فَلَوْ لَا كَانَتْ قَرْيَةٌ آمَنَتْ فَنَفَعَهَا إِيمَانُهَا إِلَّا قَوْمَ يُونُسَ • لَمَّا آمَنُوا كَشَفْنَا عَنْهُمْ
عَذَابَ الْخِزْيِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ مَتَّعْنَاهُمْ إِلَى حِينٍ﴾ (یونس: ۹۸)؛ «چرا هیچ یک از شهرها
و آبادی‌ها ایمان نیاوردند که (ایمانشان به موقع باشد و) به حالشان مفید افتد؟! مگر قوم
یونس، • هنگامی که آنها ایمان آوردند، عذاب رسوا کننده را در زندگی دنیا از آنان برطرف
ساختیم و تا مدت معینی [پایان زندگی و اجلشان] آنها را بهره‌مند ساختیم».

در این آیه، «لما آمنوا» شرط جدیدی است و جواب آن «كشفتنا عنهم» می‌باشد. در
صورت وصل تصور می‌شود که «لما آمنوا» وصف «الا قوم یونس» است در حالی که این
گونه نیست (همان، ۹۸۰/۲، طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن، ۱۳۷۴ ش: ۱۰/۱۸۶).

۲۷- ﴿فَلَمَّا أَنْ جَاءَ الْبَشِيرُ أَلْقَاهُ عَلَى وَجْهِهِ فَارْتَدَّ بَصِيرًا قَالَ أَلَمْ أَقُلْ لَكُمْ • إِنِّي أَعْلَمُ
مِنَ اللَّهِ مَا لَا تَعْلَمُونَ﴾ (یوسف: ۹۶)؛ «اما هنگامی که بشارت دهنده فرا رسید، آن (پیراهن)
را بر صورت او افکند؛ ناگهان بینا شد! گفت: «آیا به شما نگفتم • من از خدا چیزهایی
می‌دانم که شما نمی‌دانید؟!».

جمله «انی اعلم من الله ما لا تعلمون» ممکن است داخل در قول قبلی نباشد. بر اساس
برخی از تفاسیر در این قسمت، مقول قول محذوف است. هر چند، مقول قول بودن فعل
قبلی هم بعید نیست (طبرسی، جوامع الجامع، ۱۴۱۲ ق: ۳/۲۴۶).

۲۸- ﴿قَالَتَا لَا نَسْقِي حَتَّى يُصْدِرَ الرِّعَاءُ وَأَبُونَا شَيْخٌ كَبِيرٌ﴾ (قصص: ۲۳) در این آیه
عبارت «ابونا» مبتدا و «شیخ کبیر» خبر آن است و در صورت وصل ممکن است توهّم شود
که ابونا عطف به «الرعاء» و فاعل «یصدر» به شمار رود. برخی در کلمه «الرعاء» سکت
آورده‌اند که در صورت اراده وصل نیز از ابهام جلوگیری نماید.

نتیجه‌گیری

۵۷

۱- وقف بیان بر اساس تبیین معنایی صحیح از آیه با محوریت قبول قولی تفسیری از آیه
صورت می‌گیرد. عدم رعایت وقف بیان، باعث خفای یک معنای تفسیری صحیح و القای
معنای نا صحیح در ذهن شنونده و حتی قاری می‌گردد.

۲- وقف بیان در کلام برخی از بزرگان اسلامی وجود داشته است و در قرون اخیر مورد
توجه بیشتری قرار گرفته است.

- ۳- وقف بیان در برخی موارد با وقف لازم و کافی و گاهی نیز با وقف حسن قابل جمع است که بر اساس اعتبارات مختلف، اسامی مختلف به خود می‌گیرد.
- ۴- شبهاتی که درباره وقف بیان مطرح می‌گردد، قابل پاسخ‌گویی است و به صرف رد برخی از موارد، اصل وجود آن زیر سؤال نمی‌رود.
- ۵- علامت وقف بیان حسن در قرآن «ج» می‌تواند باشد. و در موارد دیگر به اعتبار نوع وقف، علامت «قلی» و «م» نیز به خود می‌گیرد.
- ۶- در وقف بیان وجود یک قول تفسیری و اعرابی کافی است و لازم نیست که در تفسیر آیه، اتفاق و اجماعی بین مفسران وجود داشته باشد.
- ۷- به دلیل اینکه در بسیاری از موارد ذکر شده وقف بیان، چندین قول تفسیری وجود دارد، نیاز است تا موارد مهم آن در قالب یک مقاله مستقل مورد بحث و بررسی قرار گیرد.
- ۸- وقف بیان بر اساس تأثیرات فقهی، کلامی و تفسیری قابل تقسیم‌بندی و تحقیق و تفحص است.

کتابنامه

۱. ابن جزری، محمد بن محمد، النشر فی القرائات العشر، بیروت: المكتبة العصرية ۱۴۳۴ ق.
۲. ابن دمامینی، محمد بن ابی بکر، شرح الدمامینی علی مغنی اللیب، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی.
۳. ابن عاشور، محمدطاهر، تفسیر التحریر و التنویر، بیروت: مؤسسة التاریخ العربی، ۱۴۲۰ ق.
۴. اشمنونی، احمد بن عبدالکریم، منار الهدی فی بیان الوقف و الابتداء، بیروت: ۱۴۲۲ ق.
۵. بلاغی، محمدجواد، آلاء الرحمن فی تفسیر القرآن، قم: وجدانی، بی تا.
۶. جرمی، ابراهیم محمد، معجم علوم القرآن، دمشق: دار القلم، ۱۴۲۲ ق.
۷. جریسی، مکی نصر، نهاییة القول المفید فی علم تجوید القرآن، بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۲۳ ق.
۸. جوهری، اسماعیل بن حماد، الصحاح تاج اللغة وصحاح العربیة، بیروت: دارالعلم للملایین، چاپ چهارم، ۱۴۰۷ ق.
۹. حصری، خلیل، معالم الاهتداء إلى معرفة الوقف والابتداء، ترجمه محمد عیدی خسرو شاهی، تهران: اسوه، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۱۰. دانی، ابوعمرو عثمان بن سعید، المکتفی فی الوقف والابتداء، عمان: دارعمار، ۱۴۲۲ ق.
۱۱. درویش، محی الدین، اعراب القرآن الکریم و بیانه، حمص: الارشاد، چاپ چهارم، ۱۴۱۵ ق.
۱۲. دعاس، احمد عبید، اعراب القرآن الکریم، دمشق: دار الفارابی للمعارف، ۱۴۲۵ ق.
۱۳. دوسری، ابراهیم بن سعید، مختصر العبارة لمعجم مصطلحات القرائات، ریاض: چاپ سوم، ۱۴۲۹ ق.
۱۴. ساجقلی زاده، محمد بن ابی بکر، جهد المقل، عمان: دار عمار، ۲۰۰۱ م.
۱۵. سجاوندی، محمد بن طیفور، علل الوقوف، ریاض: مکتبه الرشد، چاپ دوم، ۱۴۲۷ ق.
۱۶. سخاوی، علی بن محمد، جمال القراء و کمال الاقراء، بیروت: مؤسسه الکتب الثقافیة، ۱۴۱۹ ق.
۱۷. شاکر، محمد کاظم، قواعد وقف و ابتدا در قرائت قرآن کریم، قم: بوستان کتاب، چاپ پنجم، ۱۳۸۴ ش.
۱۸. شیخلی، بهجت عبدالواحد، اعراب القرآن الکریم، بیروت: دار الفکر، ۱۴۲۷ ق.
۱۹. طباطبایی، محمدحسین، ترجمه تفسیر المیزان، ترجمه محمد باقر موسوی، قم: جامعه مدرسین، چاپ پنجم، ۱۳۷۴ ش.

۲۰. طبرسی، فضل بن حسن، تفسیر جوامع الجامع، قم: حوزه علمیه، مرکز مدیریت، ۱۴۱۲ ق.
۲۱. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان فی تفسیر القرآن، تهران: ناصر خسرو، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ش.
۲۲. طریحی، فخرالدین، مجمع البحرین، تهران: کتابفروشی مرتضوی، چاپ سوم، ۱۳۷۵ ش.
۲۳. علوان، عبدالله بن ناصح، اعراب القرآن الکریم، طنطا: دار الصحابة للتراث، ۱۴۲۷ ق.
۲۴. قرآن کریم، مکارم شیرازی، ناصر، قم: دفتر مطالعات تاریخ و معارف اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۳ ش.
۲۵. کرباسی، محمدجعفر، اعراب القرآن، بیروت: دار و مکتبه الهلال، ۱۴۲۲ ق.
۲۶. مکارم شیرازی، ناصر، تفسیر نمونه، تهران: دار الکتب الإسلامیة، چاپ دهم، ۱۳۷۱ ش.